



مواظب باشيد روياهایتان را نذرند



دوستی به نام "موتی رابرتز" دارم، که صاحب یک مرتع پرورش اسب در سان سیرو است. بار آفري که آنها بوردم پس از معرفی کردن من به معلمان گفت: بگذارید بگویم چرا به یک اجازه می‌دهم از خانه ام استفاده کند.

داستانش به مرد جوانی بر میگردد. او پسریک مربی اسب بود که از اصطیل به اصطیل دیگر و از مزرعه ای به مزرعه دیگر میرفت و اسب پرورش میداد. به همین خاطر تصویلات دبیرستانی پسر مدرام با وقفه مواجه میشد. یک روز در مدرسه از پسر خواستند در مورد اینکه دوست دارد در آینده چه کاره شود بنویسد.

آن شب او اهداف زندگی اش و این که میخواهد صاحب یک مرتع پرورش اسب شود را در هفت صفحه شرح داد. او رویاهایش را با جزئیات بسیار دقیقی توضیح داد و حتی نقشه ای از یک مرتع ۵۰ هکتاری کشید و جای تمام ساختمانها، اصطیلهای و زمین های تمرین را روی آن مشخص کرد. سپس نقشه دقیقی از یک فانه ۱۰۰ متری کشید که در همان مرتع واقع میشد. او با جان و دل روی این پروژه کار کرد و روز بعد آن را به معلمش تحویل داد. دو روز بعد وقتی برگه هایش را تحویل گرفت روی صفحه اول نوشته شده بود: بسیار بد. بعد از کلاس بیا با هم صحبت کنیم.

پسر رویایی داستان ما پس از کلاس سراغ معلم رفت و از او پرسید: برای چه روی برگه ام نوشته بودید بسیار بد؟ معلم گفت: چون رویایی دست نیافتنی از پسری جوان بود. تو پولی نداری. از خانواده ای سرگردان و بی شانمان هستی و هیچ پشت و پناهی هم نداری.

تمکک مرتع پرورش اسب پول زیادی می خواهد. باید پول زیادی بابت خرید زمین پرداخت کنی و برای خرید اسب های اصیل که بتوانی از زاد و ولد آنها اسب پرورش بدهی هم به پول نیاز داری ضمن اینکه برای بنای اصطیل و ساختمان ها هم مبالغ هنگفتی باید پول هزینه کنی همانطور که می بینی هرگز نتوانستی پنین کاری کنی.

و بعد اضافه کرد: فرصت دیگری به تو میدهم اگر در مورد حرف دستیاختنی تری بنویسی نمره ات را تغییر میدهم.





پسر به فانه برگشت و در مورد صحبت های معلمش فکر کرد. در نهایت سراغ پدرش رفت و از او پرسید بهتر است چه کار کند؟ پدرش گفت: ببین، پسر من تو باید فوت در این مورد تصمیم بگیری هر چند که فکر میکنم این تصمیم گیری برای آینده ات بسیار مهم باشد.

سرانجام پس از یک هفته فکر کردن پسر همان اوراق را به معلم بازگرداند و هیچ تغییری در آنها ایجاد نکرد فقط روی یک برگه نوشت:

شما میتوانید نمره بری برایم منظور کنید ولی من ترجیح میدهم رویایم را فقط کنم.

و آن را به همراه ورقه ها به معلمش تحویل داد.

سپس موتی، رو به فشار کرد و گفت: این داستان را برایتان تعریف کردم چون شما هم اکنون در فانه ۱۰۰۰ متری من وسط یک مرتع ۵ هکتاری قرار دارید.

من هنوز اوراق مدرسه ام را حفظ کرده ام میتوانید قاب شده آنها را روی شومینه ببینید.

سپس ادامه داد: بهترین قسمت داستان تابستان سال پیش اتفاق افتاد که همان معلم ۳۰ دانش آموز را برای یک اردوی یک هفته ای به مرتع آورد. وقتی داشتند می رفتند رو به من کرد و گفت: راستش موتی، الان میفهمم زمانی که معلمان بورد بعضی وقتها رویاهای شاگردانم را می دزدیم. طی آن سالها رویاهای بسیاری از بچه ها را دزدیدم ولی خوشبختانه تو آنقدر سرسفت بودی که تسلیم نشوی.

اجازه ندهید کسی رویاهایتان را بزدرد، دنبال رویاهایتان باشید مهم نیست چه پیش می آید.

هر واقعه ای در آغاز به صورت رویاست. (کارل سندبرگ)

زندگی یا پر است از هدف یا پر از بهانه

منبع: www.DiaMethod.com

www.iifco.com

